



ذهن عامه مردم با اشعریت و عرفان سازگارتر است/ علل شکست خردورزی

شرایط اجتماعی همه کشورها در دوران گذشته و شرایط کشورهای جهان سوم در عصر حاضر با اشعریت همسو و سازگارند.

شرایط اجتماعی همه کشورها در دوران گذشته و شرایط کشورهای جهان سوم در عصر حاضر با اشعریت همسو و سازگارند.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر بریده ای از کتاب فلسفه مشاء (با اندکی ویرایش) اثر سید یحیی یثربی است که در ادامه می خوانید؛

شاید پاسخ این پرسش (علل شکست خردورزی) آسان نباشد و نتوان همه علل و انگیزه‌ها را در یک خط بیان کرد. اما به هر حال در این میان عوامل زیر بی‌تأثیر نبوده‌اند:

۱- اصول و مسائل مبتنی بر عقل و اندیشه، نیازمند ورزش فکری و تدبر و تعمق است که این کار از عموم مردم ساخته نیست. تعداد کسانی که دارای توان استدلال و تعمق هستند، کم است و اکثریت دارای ذهن بسیط و تنبل و غیر ورزیده اند؛ لذا مبلغان و مروجان مکتب‌ها و عقاید، در قبولاندن اصول و مسائل خود به افکار عمومی دچار مشکل و دزدسرند. اما مکتب‌های مبتنی بر نقل و ذوق و احساسات، در ترویج و تبلیغ اصول و مسائل خود برای توده مردم، این مشکل را ندارند. از اینجا است که اشعریت مبتنی بر نقل و احساسات دینی و نیز تصوف مبتنی بر ذوق و احساس، به آسانی رواج می‌یابد و همه گیر می‌شوند، در حالی که مکتب اعتزال و فلسفه شکست می‌خورند. مخصوصاً در جامعه‌هایی مانند جامعه ما که هنوز هم به جای کتاب خوانی و مطالعه مطالب تحقیقی و تحلیلی، به شنیدن و گوش دادن مطالب خطابی و تخیلی عادت دارند.

۲- اعتزال و فلسفه، مستلزم فهم و دانستن هستند و این کار نیازمند پشتکار و استعداد و آموزش جدی است، در حالی که اشعریت مشکل خود را با تکیه بر «نمی‌دانیم» و «مجهول بودن کیفیت» مرتفع ساخته و تصوف نیز نیاز به فهمیدن ندارد، بلکه فقط با تشویق و تحریک، پیش رفته و نیل به معرفت را موقوف رسیدن به کشف می‌داند که «عقل در راه عشق نابیناست».

۳- دیدگاه فلاسفه و معتزله بر نوعی اصالت انسان «اومانیزم» استوار می‌باشد، در حالی که اشعریت بر حاکمیت مطلق الهی استوار است. در فلسفه، انسان به عنوان موجودی که باید هر چیز را بفهمد و سپس اثبات نموده یا رد کند، از نوعی اصالت و استقلال برخوردار است. یک فیلسوف می‌خواهد کائنات را در دست داشته باشد. اگر این تسلط عیناً امکان ندارد، علماً و ذهناً باید امکان داشته باشد. حتی خدا را، فیلسوف و قوانین مورد کشف و قبول او، مانند علیت اثبات می‌کنند. علاوه بر اینکه خداوند با قوانین فلسفه اثبات می‌گردد، از نظر خردگرایان، خداوند در تدبیر جهان نیز باید از قوانین و مبانی عقلی پیروی کند؛ از حسن و قبح معتزله گرفته تا علیت فلسفه و لوازم آن از قبیل ضرورت و حتمیت وجود معلول با وجود علت، عدم امکان صدور بیش از یک معلول از یک علت و امثال اینها.

می‌بینیم که در اینجا نوعی فرمانروایی انسان و قوانین مورد قبول او بر عالم الوهیت مطرح است، در حالی که در اشعریت، خداوند حاکم مطلق است و «فعال ما یشاء» که در مورد کارهایش کسی را حق چون و چرا نیست: «لا یسأل عما یفعل».

در عرفان نیز همه تلاش‌ها بر این است که غیر خدا را هیچ و پوچ و عدم‌ها را هستی‌ها را بداند و بگویند که: «الیس فی الدار غیره دیار»؛ که یکی هست و هیچ نیست جز او!

بدیهی است که ذهن عامه و توده مردم با دیدگاه اشعریت و عرفان سازگارتر است. به عنوان نمونه همین فکر و فرهنگ ایرانی خودمان را در نظر بگیرید. دست کم بعد از صفویه در این کشور فرهنگ تشیع حاکم بوده و این فرهنگ با دیدگاه اشعری مخالفت جدی داشته است. با این وصف هنوز افکار عمومی، اشعری است. زیرا که مردم در تبیین و تحلیل هر قضیه‌ای، از جنگ و انقلاب گرفته تا شفای یک بیمار و برد تیم فوتبال! بیش از قوانین علمی و فلسفی به امداد

الهی تکیه دارند! بنابراین بقای اشعریت و تصوف را ذهنیت توده مردم پشتیبانی می‌کند؛ زیرا در آن دو، جایی برای گستاخی انسان از طریق چون و چرای فکری در کار خدا یا دخالت عملی در زندگی فردی و اجتماعی خود وجود ندارد؛ اما فلسفه و اعتزال به دلیل آنکه به انسان اصالت بخشیده و توان او را در فهم جهان و تدبیر کارهایش می‌پذیرند، از این نعمت، یعنی حمایت عوام بی‌بهره مانده‌اند!

۴- مهم‌تر از همه اینکه دخالت قدرت سیاسی را نباید نادیده گرفت. از آنجا که از طرفی فلسفه و اعتزال و به طور کلی ارزشمند بودن تفکر، چنان که گفتیم مبنای نوعی اومانیزم و اصالت انسان است و از طرف دیگر اشعریت مبنای حاکمیت مطلق خداوند و بی‌اختیاری و بی‌اعتباری انسان می‌باشد، همیشه قدرت حاکم، اشعریت و جبر را به نفع خود دیده است. در نظام جبر، انسان‌ها بی‌اعتبار شده و قدرت و اختیار و اعتبار حکام از اراده خداوند نشأت می‌یابد. در نتیجه از طرفی حکام تقدیس می‌شوند و از طرف دیگر توده مردم تسلیم! که مخالفت با سلطان به منزله مخالفت با اراده و عزم خداوند خواهد بود:

به خواست ایزد کو خسرو جهان باشد

از آنچه ایزد خواهد گریختن نتوان!

بدانکه هر چه خدای جهان پسندیده است

اگر کسی نپسندد از او بود کفران!

۵- شرایط اجتماعی همه کشورها در دوران گذشته و شرایط کشورهای جهان سوم در عصر حاضر با اشعریت همسو و سازگارند. عناصر اصلی اشعریت که این مکتب بر آنها استوار است عبارتند از: ندانستن، نتوانستن و بی‌قانونی. در نظام اشعریت هیچ انسانی نمی‌تواند آینده را پیش‌بینی کرده و در تعیین و تغییر آن نقشی داشته باشد. جهان یکسره در قبضه قدرت خداوند است و برای کارهای خداوند، هیچ چارچوبی از علیت (چنانکه در فلسفه است) و یا حسن و قبح (چنانکه در مکتب معتزله است) وجود ندارد و هر چه آن خسرو کند، شیرین کند!